

Naratology Analysis of Sadr Jahan in *Masnawi*

M. Sarmadi¹

تحلیل روایت‌شناختی قصه صدر جهان در

مثنوی

مجید سرمدی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۱۴

Abstract

anecdote and story is the most subject in narratologies analysis. in narratology we collection different theories to survey various dimation of story. In this reaserch we used from the famous and well known narratologiest's opinion like ' todorv, propp, greimas, bermon, genette, barthes' and etc to survey the story in viewpoint of love and its position. In mystic texts the first and the most important thing is cognition of love.at first we separatly analysis the story and then survey viewpiont of love. In "sadr jahan" story which is one of the most validity and one of the deepest in masnawi's narratives, love has basic and important position, therefore we tried to survey the power of mollana's narratology. The writer tried to use from famous narratologies votes and opinions to find new view point of mollana's personality and his poly narratology to this mist story.

Key Words: Love, Love Narratives, Mollana, Narratology, *Masnawi Maenavi*.

چکیده

قصه و حکایت، موضوع اصلی تحلیل نظریه روایت-شناسی است. در حوزه روایت‌شناسی با تلفیق نظریات مختلف، ابعاد گوناگون قصه را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در پژوهش حاضر، تلاش شده است، با توجه به نظریات و شیوه‌های روایت‌شناسان معروفی چون تودروف، پراپ، گریماس، برمون، ژنت، بارت و ... سبک روایی داستان را از منظر عاشق و جایگاه آن مورد بررسی قرار دهیم. در متون عرفانی اولین و مهم‌ترین عنصر معرفت عشق است. به همین دلیل در این داستان عاشقانه در تلاشیم تا این داستان را از منظر عشق و جایگاه آن مورد پژوهش قرار دهیم. در قصه عاشقانه صدر جهان، که از عمیق‌ترین و روایی‌ترین داستان‌های مثنوی است مقوله عشق جایگاه اساسی و تعیین‌کننده دارد. در این مقاله نقش وجودی مولانا و قدرت روایتگری وی مورد تحلیل و بررسی روایت‌شناختی قرار گرفته و کوشش نویسنده بر آن بوده تا با استفاده از آرای روایت‌شناسان معروف و صاحب‌نظر و با توجه به شخصیت و شگردهای روایتگری مولانا به این داستان نغز، نگاهی دگرگون و جدید افکنده شود.

کلیدواژه‌ها: عشق، قصه عاشقانه، مولانا، روایت-شناسی، صدر جهان، مثنوی معنوی.

1. Assistant Professor at Payame Noor University.

۱. استادیار دانشگاه پیام‌نور. ms1_ir@yahoo.com

مقدمه

رابطهٔ راوی با داستان مرکزی‌ترین نکتهٔ تمام روایت‌هاست. راوی با بینش و فهم خود به موضوع می‌نگرد و آن را روایت می‌کند. آنچه در روایت اهمیت دارد، توجه راوی به موضوع روایت است که دیدگاه‌های مختلفی را بیان می‌کند.

قصه‌سرایان روایت‌های بلند، اغلب به‌گونه‌ای شگفت در روایت خود حضور دارند؛ حتی اگر قصه‌ای که می‌گویند بنا بر ظاهر، توجه و نگاه ما را به فرد یا افراد دیگری فرابخواند. در این میان اغلب توجه ما همزمان به دو موضوع جالب معطوف می‌شود؛ یکی افراد و رخداد‌های داستان و دیگری کسی که ماجراها را نقل می‌کند. از این‌رو، وقتی شاهنامهٔ فردوسی یا حکایت‌های مثنوی معنوی را می‌خوانیم، بخشی از فرایند مطالعه به شخصیت گوینده معطوف می‌شود.

حضور داستان و داستان‌گو آغازگاه مناسبی است، اما باید از مسائلی که بسط و گسترش این اندیشه را به همراه دارد نیز آگاهی یابیم. حضور داستان‌گو در روایت عامل متغیری است و این نکته‌ای مهم است. برخی از داستان‌گویان حضور بسیار آشکار و مزاحم و برخی دیگر حضوری زودگذر و رمزآمیز دارند. هر حکایتی همچون هر قطعه از زبان یا متن، نشان‌دهنده و نیازمند گوینده‌ای هرچند پنهان است.

این تأکید بر ارائهٔ رخداد‌های گذشته اهمیت بسیار دارد و در واقع دلیلی است بر احساس جدایی و فاصله گرفتن از روایت. برخی از نظریه‌پردازان چنان بر این جنبه اصرار دارند که

ارتباط روایت را با جهان واقعی و مؤلف واقعی انکار می‌کنند.

طبق این تعریف روایت را می‌توان، توالی سلسله‌ای از حوادث دانست. با این همه نباید تصور کرد، این حوادث در کنار یکدیگر و به‌صورت زنجیره‌ای روایت را شکل می‌دهند. یکی از اصلی‌ترین و عمده‌ترین ویژگی روایت ارتباط میان حوادث است. تولد می‌پندارد منظور از غیر تصادفی بودن حوادث این است که باید مشخص و با انگیزه باشند؛ یعنی ارتباط آنها باید استنتاجی باشد، یعنی یکی از دیگری منتج شده باشد.

هرچند تودروف به سازماندهی امور متوالی روایت معتقد است ولی باید توجه داشت که میان سلسله حوادث داستان پیوند زمانی و سببی هم باید وجود داشته باشد. پیوند زمانی را اولین بار ارسطو در مورد تراژدی به کار برد. ارسطو بر این باور بود که هر روایت باید آغاز، میانه و انجامی داشته باشد؛ اما در تعریف تودروف به پیوند زمانی اشاره نشده است.

در حقیقت میان تعریف روایت و ویژگی‌های آن ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. از این‌رو، - برای روشن‌تر شدن مطلب - به برخی از ویژگی‌های روایت از دیدگاه مایکل تولد می‌پردازیم.

پیشینه

از جمله کارهایی که در تحلیل روایت در مثنوی مولانا صورت گرفته است می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱۰. بررسی ساختار روایی داستان‌های مثنوی براساس نظریه پراپ، گریماس. پایان‌نامه. مقطع نامشخص. ۱۳۹۰. دانشگاه قم. استاد راهنما: علی‌رضا نبی‌لو. مشاور: احمدرضایی جمکرانی. دانشجو زهرا منتظر پناه.

حکایت

۱. خلاصه داستان به نثر

یکی از بندگان صدر جهان، در بخارا مورد بی‌مهری صدر جهان قرار گرفت و به دلیل آنکه متهم گشته بود از بخارا دور شد و خود را از صدر جهان پنهان کرد. وکیل صدر جهان به مدت ده سال در کوه و بیابان سرگردان بود. در این فاصله وی بی‌طاقت شد و دیگر توان تحمل فراق را نداشت. تصمیم گرفت که به نزد صدر جهان بازگردد. دوستان وکیل او را از نزد صدر جهان رفتن منع می‌کردند چراکه بیم جان می‌رفت؛ اما وکیل تصمیم خود را گرفته بود و نصیحت هیچ ناصحی در وی اثر نداشت. وکیل با شوق رهسپار سوی صدر جهان شد و تا آخرین لحظات هرکس او را بیم داد توجهی نکرد. وقتی به نزد صدر جهان رسید با دیدن وی بیهوش شد صدر جهان با محبت و بخشش از وی استقبال کرد و او به هوش آمد.

۲. تحلیل

برای تحلیل کلی ساختار روایت لازم است در آغاز عناصر روایی را مورد بررسی قرار دهیم:

۱-۲. پیرنگ

۱. «روایت‌شناسی داستان‌های مثنوی». سمیرا بامشکی، انتشارت هرمس.
۲. مقاله «نقش‌های روایت شنو در مثنوی». سمیرا بامشکی و ابوالقاسم قوام. فصلنامه علمی-پژوهشی نقد ادبی. سال ۳. شماره ۹. بهار ۱۳۸۹.
۳. «از اشارت‌های دریا: بوطیقای روایت در مثنوی». حمیدرضا توکلی. نشر مروارید. ۱۳۹۱.
۴. مقاله «تأملی در باب داستان وکیل صدر جهان». در دفتر سوم مثنوی مولانا. مجید نوری. مجله فردوسی. اردیبهشت ۱۳۸۸. شماره ۷۶.
۵. تحلیل ساختاری داستان‌های مثنوی معنوی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه محقق اردبیلی. استاد راهنما: حسین نوین رنگرز. مشاور: ابراهیم رنجبر. دانشجو: ملک قاسمی. ۱۳۸۹.
۶. تحلیل روایت‌شناختی بر دوازده روایت از «سلیمان و مرد گریزان از عزرائیل». محمد پارسانسب و نرجس نیکان‌فر. مجله ادب‌پژوهی. زمستان ۱۳۹۰. شماره ۱۸.
۷. باغ سبز عشق، تحلیل چند داستان مثنوی. کاظم دزفولیان. انتشارات مروارید. ۱۳۸۹.
۸. مقایسه داستان‌های مشترک مثنوی و منطق‌الطیر با رویکرد روایت‌شناختی ساخت‌گرا. تقی پورنامداریان و سمیرا بامشکی. جستارهای ادبی مشهد. شماره ۱۶۵. تابستان ۱۳۸۸.
۹. ساخت روایی قصه در مثنوی. بهروز مهدی-زاده فرد. فصلنامه ادب‌پژوهی. شماره ۲۵. پاییز ۱۳۹۲.

پیرنگ موجود در این حکایت تقریباً منطقی است؛ زیرا خواننده انگیزه‌ها و دلایل محکم اعمال و رفتارها را به راحتی می‌پذیرد. پیرنگ این حکایت را رسول شکل می‌دهد. او با صدر جهان به دلیل گناهی که مرتکب شده است و گناه او نیز در حکایت اصلاً مشخص نمی‌شود از ترس جان می‌گریزد ولی دوری صدر جهان را طاقت نمی‌آورد و قصد بازگشت دارد.

همان‌طور که می‌بینیم بنا به گفته ارسطو این حکایت دارای ساختاری کامل است. آغاز، میانه و پایان منطقی حکایت گویای نظم شکل گرفته از طریق پیرنگ است.

بن‌مایه زمانی و سببی در این حکایت همزمان با بازگشت رسول و بخشش وی از طریق صدر جهان پایان می‌پذیرد. بدین ترتیب پیرنگ با توجه به ترتیب زمانی قصه علیت وقایع را بازگو می‌کند.

در شکل‌گیری پیرنگ این حکایت تفکیک اینکه کنش نقش اساسی‌تری داشته یا خود شخصیت مشخص نیست. چراکه این دو از یکدیگر جدا نیستند.

۲-۲. شخصیت‌پردازی

در این حکایت با سه نوع شخصیت روبه‌رو هستیم:

اطرافیان، یاران و ناصح: این سه شخصیت تقریباً در یک راستا نقش ایفا می‌کنند به همین دلیل فرقی میان آنها نیست اطرافیان رسول همگی وی را از روبه‌رو شدن با صدر جهان بیم می‌دهند:

گفت او را ناصحی ای بی‌خبر

عاقبت اندیش اگر داری هنر

در نگر پس را به عقل و پیش را

همچو پروانه مسوزان خویش را

(مولوی، ۱۳۸۸: ۲۲۰/۳، ابیات ۳۸۱۳-۳۸۱۲)

این شخصیت‌ها را با توجه به کنش آنها در داستان شناسایی می‌کنیم. ناصح نیز جزء اطرافیان و یاران رسول است ولی گویی در مقامی است که به خود اجازه می‌دهد با رسول مستقیم حجت را تمام کند. در طبقه‌بندی فورستر این شخصیت جزء شخصیت‌های ساده انگاشته می‌شود، چراکه به سادگی شناخته می‌شود و در قالب کنش‌های خود پیشرفتی ندارد. توصیف این شخصیت به صورت غیرمستقیم و در کنش خود شخصیت معرفی و شناسایی می‌شود.

رسول: این شخصیت در حقیقت نقش اصلی را در حکایت بر عهده دارد. دل‌باختگی رسول را به صدر جهان علاوه بر آنچه راوی روایت می‌کند؛ از طریق گفت‌وگو با اطرافیان و خود صدر جهان می‌فهمیم. این شخصیت در خلال کنش خود پیشرفت کرده تا جایی که خواننده توانست برخورد وی را در مقابل صدرجهان پیش‌بینی کند. این شخصیت بیشتر از طریق خودش معرفی و شناسایی می‌شود. طبق نظریه برمون رسول شخصیتی تأثیرگذار و بهبود بخش را ایفا می‌کند. این کنش این شخصیت به تنهایی با عملش قابل دریافت نیست. این شخصیت برای توصیف خود در کنار کنش خود دلیل کنش خود را نیز شرح می‌دهد.

صدر جهان: شخصیت صدرجهان در حکایت‌ها تقریباً روندی ساده را طی می‌کنند. این پادشاه پس از مشاهده و تحت تأثیر قرار گرفتن از عمل رسول او را نوازش می‌کند و رسول به هوش می‌آید. برخلاف انتظار شادی‌اش دوچندان می‌شود، چراکه رسول در دلدادگی به او صادق بود. شناخت این شخصیت تأثیری در روند حکایت ندارد. به‌طورکلی واکنش او در مقابل کنش رسول است که اندکی خواننده را از شخصیت وجودی‌اش مطلع می‌کند. این شخصیت را نیز جزء شخصیت‌های ساده این حکایت قلمداد می‌کنیم. در آغاز قصه صدر جهان را پادشاهی مستبد و ظالم تلقی می‌کنیم البته از گناه رسول و نوع آن بی‌خبر هستیم. در آخر می‌بینیم قدرت عشق او را نیز نرم‌خو کرده است.

۲-۳. راوی

روایت آغاز قصه بر عهده راوی است. راوی این حکایت براساس تقسیم‌بندی بارت جزء راویانی است که دیدگاه شخصیت اصلی قصه را دارد. او شاهد رخدادهای داستان است. وقتی پای شخصیت اصلی داستان به میان می‌آید سکوت کرده و ادامه قصه را به او می‌سپارد. با وجود آنکه از بیرون قصه را روایت می‌کند از شخصیت‌های خود به‌صورت تلویحی آگاهی دارد. این دسته از راویان نام مؤلف تلویحی را بنابر اعتقاد والاس مارتین بر خود می‌نهند. راوی تا پایان قصه مسئولیت روایت را بر عهده دارد و نتیجه خود را نیز در بیت پایانی بیان می‌کند:

گفت او را ناصحی ای بی‌خبر
عاقبت‌اندیش اگر داری هنر
در نگر پس را به عقل و پیش را
همچو پروانه مسوزان خویش را
(مولوی، همان: ۲۲۰، ابیات ۳۸۱۳-۳۸۱۲)
در بخارا بنده صدرجهان
متهم شد گشت از صدرش نهان
مدت ده سال سرگردان بگشت
گه خراسان گه کهستان گاه دشت
از پس ده سال او از اشتیاق
گشت بی‌طاقت ز ایام فراق
(مولوی، همان: ۲۱۴، ابیات ۳۶۸۸-۳۶۸۶)

۲-۴. زاویه دید

در این حکایت زاویه دید راوی سوم شخص و از بیرون حکایت است. البته در بخش‌هایی از قصه می‌توانیم حضور شخصیت اصلی را بیشتر احساس کنیم. این حضور واضح را ژنت بنابر دانش روایت‌شناسی امروز کانونی‌شدگی می‌نامد. در کانونی‌شدگی شخصیت رسول در این حکایت، راوی افکار و احساسات رسول را در غالب گفتارها و کنش‌هایش نمایش می‌دهد. این تمرکز راوی بر روی این شخصیت موجب می‌شود که دیگر شخصیت‌ها را نیز از خلال سخنان رسول بشناسیم. بدین ترتیب راوی افکار و اندیشه‌های خود را در غالب شخصیت رسول روایت می‌کند. البته این نقش در زمان‌هایی کوتاه بر عهده ناصح و صدر جهان نیز قرار می‌گیرد.

۲-۵. زمان‌مندی روایت

با هجران ده‌ساله رسول آغاز می‌شود.

۲-۶. کارکردها و کنش‌ها

کارکرد اصلی در این حکایت بر عهده رسول بود. او بود که موجب شده تا حکایت سیری منطقی را طی کند و نتیجه‌دار شود. صدر جهان در واقع نقش کارکرد واسطه‌ای را به‌زعم بارت بر عهده داشت. در فاصله بین کارکرد اصلی کارکردهای صدر جهان قرار داشت که کارکرد واسطه‌ای محسوب می‌شود. صدر جهان و کارکردهایش تنها در مقابل کارکردهای رسول معنا پیدا می‌کند. البته این ویژگی‌های صدر جهان تقریباً با توجه به نظر پراپ در میان کارهای شناخته‌شده پادشاهان در قصه‌ها یکسان است. به بیانی دیگر خواننده انتظار دارد که صدر جهان این رفتار را از خود بروز دهد ولی از رسول انتظار چنین رفتاری نیست. زمانی که صدر جهان رسول را نوازش می‌کند خواننده به آسایش قصه دست می‌یابد و اینکه قصه به پایان خوش خود رسیده است.

ناصر و یاران در این حکایت نقش نمایه را در روایت ایفا می‌کنند. آنها نقش نمایه ویژه را بر عهده گرفته‌اند و اطلاعاتی را در اختیار خواننده قرار می‌دهند. البته این اطلاعات در وهله اول برای راوی نقل شده بود.

از نمایه‌هایی که موجب دادن اطلاعاتی به خواننده در این حکایت می‌شوند این ابیات است:

هرکه دیدش در بخارا گفت خیز

پیش از پیدا شدن منشین گریز

در این حکایت با توجه به نظریه ژنت زمان روایت، زمان لحظه‌به‌لحظه است. در این حکایت پیرنگ با حوادث داستان تداخل دارد. هر یک از شخصیت‌ها عهده‌دار روایت کردن بخشی از حکایت هستند. اوج پیرنگ زمانی آشکار می‌شود که رسول تصمیم می‌گیرد به هر قیمتی که شده صدر جهان را ملاقات کند. تصور مخاطب این است که شاید صدر جهان رسول را از خود دور کند ولی این‌طور نمی‌شود.

با توجه به نظر ریکور در این حکایت می‌بینیم که کنش موجب شکل‌گیری زمان گذشته و حال می‌شود؛ راوی از گناه رسول و قهر صدر جهان حکایت می‌کند که از زمان گذشته آغاز می‌شود و با توجه به کنش رسول که با دور شدن از صدر جهان حکایت دنبال می‌شود و به زمان حال که رسول طاقت از کف می‌دهد و می‌خواهد به نزد صدر جهان بازگردد؛ پیوند می‌یابد و در این شکل‌گیری زمان حکایت، از نظر خواننده تنها کنش‌ها نقش دارند.

از دیدگاه ژنت در این حکایت حذف تلویحی صورت گرفته است. راوی به‌صورت حوادث داستان را ذکر کرده و درصدد طولانی کردن حکایت نبوده است. در آغاز حکایت راوی به‌صورت کوتاه از ماجرای سخن می‌گوید که دلیل شکل‌گیری حکایت را بیان می‌کند. قصه

که تو را می‌جوید آن شه خشمگین

تا کشد از جان تو ده‌ساله کین

(مولوی، همان: ۲۲۴، ابیات ۳۸۷۴-۳۸۷۵)

با توجه به این ابیات درمی‌یابیم که هجران بسیار طولانی شده است و رسول هم نمی‌تواند طاقت بیاورد و از جهتی اطرافیان می‌گویند حتی کینه این ده سال هم به جرم تو اضافه شده است. کارکردهای این حکایت را با توجه به نظر تودروف به صورت زیر شکل می‌گیرد:

۱. آغاز حکایت وصف هجران و جرم رسول است که در این حکایت موقعیت متعادل است.
۲. بی‌طاقتی رسول از دوری و تصمیم به بازگشت وی، نیرویی است که موقعیت متعادل را بر هم می‌زند.

۳. گفت‌وگوی ناصح و یاران با رسول به توصیف موقعیت نامتعادل می‌انجامد.

۴. عمل صدر جهان و نوازش او موقعیت متعادل را برقرار می‌کند.

۵. به هوش آمدن رسول با نوازش صدر جهان و علاقه میان آنها موقعیت متعادل تازه‌ای را شکل می‌دهد.

این گزاره‌ها تشکیل یک پی‌رفت را می‌دهند که در پژوهش‌های تودروف نام پی‌رفت درونه-گیری را به خود می‌گیرد چراکه شکل‌گیری آنها براساس رابطه استدلالی صورت می‌گیرد.

۲-۷. صحنه‌پردازی

در این حکایت از بخارا نام برده می‌شود ولی توصیفاتی از بخارا صورت نمی‌گیرد. البته در مورد هجران رسول در این حد روایت می‌شود

که مدتی را در خراسان نیز بوده است که در واقع دوری بخارا از خراسان بیشتر مدنظر بوده است و بعد مسافت! در این حکایت با مکان متن روبه‌رو هستیم. مکانی که توصیفات متن برای ما در نظر می‌گیرد. مکان آغازین را می‌توانیم بیابان در نظر بگیریم که رسول در آن آواره است. صدر جهان در همان حال و هوا در بخارا ساکن است. هر لحظه که قصه روایت می‌شود مخاطب کم شدن این بعد مسافت را حس می‌کند.

در این حکایت صحنه‌آرایی متن را بیشتر مدیون خود شخصیت‌ها و توصیفات آنها از قضا و فضا هستیم.

۲-۸. آغاز و انجام روایت

آغاز این حکایت با توجه به نظر تودروف که معتقد است یک حکایت همیشه از یک وضعیت ثابت آغاز نمی‌شود با یک وضعیت نامتعادل صورت می‌گیرد البته این وضعیت نامتعادل برای شکل‌گیری وضعیت متعادل به حکایت موردنظر است، زیرا اگر با توصیف هجران و متهم شدن رسول توصیف نمی‌شد شخصیت رسول قابل شناسایی نبود. چرا وی را متهم کرده بودند به همین خاطر که مجرم نبود صدق عمل ایشان مشخص شد.

با توجه به نظر مالبون که سخن گفتیم، کارکرد آغاز این حکایت از نوع کارکردهای آغازین بین کنشی است. در این نوع آغاز راوی حکایت به یاری توصیف صحنه، شخصیت‌ها و کنش‌های آنها فضای حکایت و

مخاطب را برای روایت آنچه مدنظرش است آماده می‌کند.

پایان این حکایت از نوع پایان‌های مشکل‌گشاست؛ زیرا آغاز حکایت با مشکلی شکل گرفته بود که در پایان به حل آن رسیدیم. در این حکایت تنها مضمون آغاز حکایت به سرانجامی که مخاطب در انتظارش بوده رسیده است. در آغاز مضمون موجود در حکایت هجران رسول بود در پایان هجران به پایان می‌رسد و حکایت به سرانجام می‌رسد.

حکایت است. شخصیت اصلی در این حکایت را عشق به‌عنوان یک انسان بر عهده دارد. به دلیل اینکه داستان‌های مولانا در واقع بیشتر گفتاری شفاهی دارد تا شیوه‌ای منظم و نوشتاری، می‌بینیم که زاویه دید در این داستان که از مهم‌ترین مسائل علم روایت‌شناسی است از دیدگاه یک راوی روایت نمی‌شود و در واقع این پریشانی روایت را خواننده به‌وضوح درمی‌یابد.

منابع

اخوت، احمد (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*. اصفهان: نشر فردا.

اسکولز، رابرت (۱۳۷۹). *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*. ترجمه فرزانة طاهری. تهران: آگه.

پورنامداریان، تقی (۱۳۷۴). *دیدار با سیمرغ*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

تایسن، آیس (۱۳۸۷). *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*. ترجمه مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسینی. تهران: نگاه امروز و حکایت قلم نوین.

تودروف، تزوتان (۱۳۷۹). *بوطیقای ساختارگرا*. ترجمه محمد نبوی. تهران: آگه.

تولان، مایکلجی (۱۳۸۳). *درآمدی نقادانه زبان-شناختی بر روایت*. ترجمه ابوالفضل حرّی. تهران: بنیاد سینمایی فارابی.

ریکور، پل (۱۳۸۳ و ۱۳۸۴). *زمان و حکایت*. ج ۱ و ۲. ترجمه مهشید نونهایلی. تهران: گام نو.

ریمون کنان، شلومیت (۱۳۸۷). *روایت داستانی*، *بوطیقای معاصر*. ترجمه ابوالفضل حرّی. تهران:

نیلوفر.

بحث و نتیجه‌گیری

قصه‌سرایی در مثنوی معنوی با دیگر داستان‌سرایان کهن تفاوت چشم‌گیری دارد. تا حدودی منابع مثنوی مولانا از آثار عطار است؛ مولانا گاهی از همان آغاز حکایت از مادر داستان به داستان دیگری گریز می‌زند، گاهی از میانه و به موازات داستان و گاهی هم در پایان داستان. در داستان‌سرایی مولانا معمولاً نظمی وجود ندارد و او هر زمان که بخواهد از مادر داستان جدا می‌شود. داستان صدر جهان نمونه بارز داستانی این چنین است. ساختار قصه در قصه در این داستان به اوج خود می‌رسد. آن‌قدر غرق داستان فرعی می‌شوی که راوی تو را به ناگاه جدا می‌کند و حتی به تو یادآوری می‌کند که داستان بازگردد.

از لحاظ دیدگاه روایت‌شناسی عشق میان رسول و صدر جهان شاکله اصلی ساختار این

هارلند، ریچارد (۱۳۸۲). درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی از افلاطون تا بارت. ترجمه علی معصومی و دیگران. تهران: چشمه.

Todorov, T. (1977). *The Poetics of Prose*. Oxford: Blackwell.

Tolan, Michael, Narrative (2002). *A Critical Linguistic Introduction*. London and New York: Routledge.

Traugott, E. and pratt, M. L. (1980). *Linguistics for Students of literature*. New York: Harcourt Brace Jovanovich.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸). *صدای بال سیمرغ*. تهران: سخن. چاپ سوم.

مک‌کی، رابرت (۱۳۸۹). *داستان، ساختار، سبک و اصول فیلمنامه‌نویسی*. ترجمه محمد گذرآبادی. تهران: هرمس. چاپ پنجم.

مولوی، جلال‌الدین رومی بلخی (۱۳۸۸). *مثنوی معنوی*. چاپ چهارم. تهران: کاروان.

میرصادقی، جمال (۱۳۷۶). *عناصر داستان*. تهران: شفا.

ویستر، راجر (۱۳۸۲). *پیش درآمدی بر مطالعه نظریه ادبی*. ترجمه الهه دهنوی. تهران: روزنگار.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی